

نقش مسئله بساطت یا ترکب مشتق در شکل‌گیری استدلال شیخ اشراق بر اعتباریت وجود و پاسخ‌های آن*

□ سیداحمد حسینی سنگ‌چال^۱
□ محمد سعیدی‌مهر^۲

چکیده

شیخ اشراق از مدافعان اعتباریت وجود به حساب می‌آید. سه استدلالی که او برای اثبات این نکته به کار می‌گیرد، بر پایه دوگانه بساطت یا ترکب مشتق استوار است. صدرالمتألهین با ارائه تحلیلی نو از ترکب مشتق و جداسازی مرز خصوصیات مفهومی از ویژگی‌های مصداقی، خود را از همه اشکالات سهروردی می‌رهاند. مظفر سعی دارد با مبنی قرار دادن بساطت مشتق به استدلال سهروردی اشکال کند؛ اما جدا از اشکالات عدیده‌ای که بر نظریه بساطت مشتق وارد است، سهروردی در فرض بساطت مشتق نیز اشکالاتی را بر تحقق خارجی وجود وارد نموده که باید به آن‌ها پاسخ گفت. علامه طباطبایی اصل استدلال سهروردی را غلط می‌شمرد و در نتیجه هر گونه تلاش برای پاسخ‌گویی به آن را

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۲۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۴/۲۲.

۱. دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول)
(hosseini.sangchal.ahmad@gmail.com)

۲. استاد دانشگاه تربیت مدرس (saedimehr@yahoo.com).

تأیید نوعی استدلال اشتباه در سنت فلسفی می‌انگارد. استدلال مزبور و هر گونه استدلال زبان‌بنیاد ما را به ورطه خلط حقیقت و اعتبار خواهد انداخت و به کلی نمی‌توان از مباحث اعتباری، تعهدات متافیزیکی انتظار داشت.

واژگان کلیدی: اعتباریت وجود، بساطت مشتق، استدلال زبان‌بنیاد، سهروردی، صدرالمتهلین، مظفر، علامه طباطبایی.

مقدمه

مسئله بساطت یا ترکب مشتق اگرچه در آثار مترجمان ارسطو، فارابی و بهمنیار به صورت اشاره‌وار مطرح شده است، اما سیدشریف جرجانی اول شخصی است که این مسئله را از حوزه بحثی صرفاً منطقی خارج کرده و به صورت یک مسئله جدی وارد کارزار مباحث فلسفه نموده است (ارموی، ۱۳۹۴: ۱۱). پس از آن نقض و ابرام‌های فراوانی در باب استدلال جرجانی در دو علم فلسفه و اصول در گرفته است. در علم اصول، حائری اصفهانی در کتاب *فصول خود اشکالاتی جدی بر این استدلال وارد می‌آورد* (حائری اصفهانی، ۱۴۰۴: ۶۱). حاجی سبزواری در تعلیقه خود بر *اسفار سعی* در پاسخ گفتن به اشکالات حائری اصفهانی دارد و ضمن پاسخ‌گویی به اشکالات او، بازسازی‌ای از این استدلال به دست می‌دهد (صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۹: ۴۱). پس از سبزواری، آخوند خراسانی عین متن سبزواری را با تغییری جزئی در کتاب *کفایة الاصول* مطرح می‌کند (آخوند خراسانی، ۱۴۳۱: ۱۰۱/۱). پس از آخوند، متن *کفایة الاصول* محور همه مباحث اصولی قرار می‌گیرد و همه عالمان اصول پس از آخوند، شارح یا ناقد متن کفایه‌اند و در این بحث در واقع به شرح و جرح مباحث سبزواری می‌پردازند. مسئله بساطت و ترکب مشتق از مواضعی است که شاخه‌های مختلفی از علوم اسلامی به هم می‌آیند. عالمان اصول، ناظر بر مباحث منطق‌دانان و فیلسوفان می‌نگارند و فیلسوفان نیز در بحث خود به دیدگاه‌های عالمان اصول توجه دارند.^۱

مسئله بساطت و ترکب مشتقات به نوبه خود در مباحث فلسفی اثرگذار بوده است.

۱. این بحث از نمونه‌هایی است که ضرورت اتخاذ دیدگاه جامع در مسائل میان رشته‌ای علوم اسلامی را گوشزد می‌کند.

از نظرگاه مشهور، برخی از مباحث فلسفی به نوعی وابسته به مسئله بساطت و ترکب مشتقات اند؛ به گونه‌ای که طرح و حل مسئله فلسفی به نحو اجتناب‌ناپذیری بر حل مسئله بساطت و ترکب مشتق مبتنی است. مسئله رابطه وجود و موجود، حال بودن وجود، تغایر صفات الهی با ذات و توحید واجب از این دسته مسائل اند که به گونه‌ای یکی از مقدمات استدلال فلسفی را بساطت یا ترکب مشتق تشکیل می‌دهد.

برخی دیگر از مسائل فلسفی این گونه‌اند که هرچند استدلال‌های مطرح شده مبتنی بر مسئله بساطت یا ترکب مشتق نیست، برای تبیین بهتر آن‌ها می‌توان از مبنای بساطت یا ترکب مشتق بهره جست؛ برای نمونه، رابطه عرض و عرضی، واحد حقیقی و غیر حقیقی، امکان ماهوی و وجودی، اضافه مقولی و اشراقی، ضرورت ذاتی و ازلی، حرکت در اعراض و حرکت در جواهر، تقدم بالذات و تقدم بالعرض و تفاوت اسم و صفت، از جمله مباحثی‌اند که هر یک را می‌توان با الگوی بساطت یا ترکب مشتق بهتر تبیین نمود.

در این مقاله سعی داریم به مسئله‌ای پردازیم که بساطت و ترکب مشتق از مقدمات استدلال آن به شمار می‌آید. این مسئله عبارت است از اصالت یا اعتباریت وجود که بساطت یا ترکب مشتق از نظرگاه مشهور جزء مقدمات زبانی آن به حساب می‌آید.

۱. استدلال شیخ اشراق بر اعتباریت وجود

شیخ اشراق معتقد به اعتباری بودن وجود و اموری نظیر امکان، وحدت و... است. برای اثبات این مطلب از یکسو به انتقاد از استدلال‌هایی می‌نشیند که بر عینیت وجود، امکان و... اقامه شده است؛ برای نمونه در موضعی از کتاب خود به نقد پنج استدلالی می‌نشیند که توسط مشاء بر عینیت وجود، امکان و... اقامه شده بود (سهروردی، ۱۳۸۰: ب: ۳۴۵/۱؛ شهرزوری، ۱۳۷۲: ۱۷۹). از دیگرسو استدلال‌هایی بر اعتباریت این مفاهیم اقامه می‌نماید. این استدلال‌ها گاهی عام بوده و اعتباریت همه این مفاهیم را نتیجه می‌دهد و گاهی تنها در صدد اثبات اعتباریت وجود یا امکان برمی‌آید. شیخ اشراق در قالب سه استدلال، اعتباری بودن وجود را نتیجه می‌گیرد. این استدلال‌ها در آثار ایشان به صورت پراکنده بیان شده‌اند (سهروردی، ۱۳۸۰: الف: ۲۲/۱؛ همو، ۱۳۸۰: ب: ۳۴۰/۱؛ همو، ۱۳۸۰: ج: ۶۴/۲).

صدرالمتألهین در *اسفار و علامه طباطبایی در نهایه الحکمه*، اشکالات شیخ اشراق را در قالب سه اشکال پلکانی ذکر کرده‌اند؛ طوری که اشکالات دوم و سوم شیخ اشراق، از پاسخ ایشان به اشکال اول نشئت می‌گیرد؛ به این معنا که در مرحله نخست، شیخ اشراق قضیه «الوجود موجود» را به صورت «الوجود شیء له الوجود» تحلیل می‌کند و اشکال تسلسل را بر آن مترتب می‌داند. در وهله بعد به ناچار قضیه فوق را به صورت «الوجود موجود بذاته» تحلیل نموده و دو اشکال واجب شدن همه ممکنات و اشتراک لفظی را وارد می‌آورد (صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۹: ۴۰/۱؛ طباطبایی، ۱۳۸۶: ۲۱). از نظر استاد جوادی آملی لازم است اشکالات شیخ اشراق را در قالب برهانی دوضلعی بیان نماییم. به این شرح که:

«لو كان الوجود حاصلًا في الخارج لكان إما نفس الموجود وكان حصوله بذاته وإما شيئًا له الوجود وكان حصوله بوجود آخر والتالي بكلا قسميه باطل فالمقدم مثله» (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۹۸/۱؛ همو، بی‌تا: جلسه ۲۲).

تحقق وجود در خارج، دو حالت دارد؛ یا اگر وجود در خارج موجود گردد عین وجود است و یا عین وجود نبوده و چیزی است که وجود برای آن ثابت می‌شود. تلازم میان مقدم و تالی هم واضح است؛ چرا که تحقق وجود در خارج از دو صورت مزبور بیرون نیست.

فرض اینکه تحقق وجود در خارج، عین وجود است، با دو تالی فاسد همراه می‌باشد:

اولاً، لازم می‌آید که هر وجودی واجب‌الوجود باشد؛ چرا که واجب چیزی است که عین تحقق است و اگر موجود بودن وجود به معنای عین وجود در نظر گرفته شود، لازم می‌آید که هر وجودی واجب باشد^۱ و حال آن که بالبداهه حقایق ممکنی در عالم داریم و این طور نیست که هر وجودی، واجب باشد.

ثانیاً، عین تحقق بودن وجود در خارج منجر به اشتراک لفظی وجود می‌گردد؛

۱. واجب‌الوجود یعنی آنچه که وجودش ضروری است و از سویی ثبوت شیء برای خودش ضروری است یعنی تحقق وجود در خارج به منزله «الوجود وجود» است که ضروری و واجب است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۳: ۶۹).

چرا که در این فرض مفهوم موجود هم بر وجودی صادق است که عین تحقق است یعنی «الوجود موجود» و هم بر اشیا صادق است که وجود بر آنها ثابت شده است نظیر «الإنسان موجود». بنابراین موجود مشترک لفظی است و یک بار به معنای عین وجود و تحقق و یک بار به معنای «شیء له الوجود» است و حال آنکه بر اشتراک معنوی وجود براهین فلسفی اقامه شده است.

فرض آنکه وجود را شیئی در نظر آوریم که تحقق زائد بر آن بوده و برای آن ثابت شود، با تالی فاسد تسلسل همراه است؛ چرا که قضیه «الوجود موجود» به صورت «الوجود شیء له الوجود» بازنویسی می‌گردد. با نقل کلام در وجود مأخوذ در «شیء له الوجود» از آنجا که «حکم الأمثال واحد» این وجود هم به تحقق زائدی موجود گشته و قضیه «الوجود موجود» درباره آن هم صادق است و همین طور، که منجر به تسلسل می‌گردد.

با ابطال دو تالی می‌توان به بطلان مقدم یعنی تحقق وجود در خارج پی برد (صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۹: ۴۰/۱؛ همو، ۱۳۶۳: ۶۸؛ جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۹۹/۱).

اشکال مزبور تنها به رابطه وجود و موجود می‌پردازد و معنای «موجود» در حمل «الوجود موجود» را تحلیل می‌نماید. بنا بر فرض اول که موجود بودن وجود به معنای عین الوجود است، مشتقی نظیر موجود را -ولو در حمل‌هایی نظیر «الوجود موجود»-، بسیط گرفته‌ایم و همین بساطت مشتق منجر به اشکال واجب بودن همه وجودها و اشتراک لفظی موجود می‌گردد. این در حالی است که تالی فاسد اشتراک لفظی «موجود» بر ترکیب مشتقی نظیر «الإنسان موجود» صحه می‌گذارد.

مطابق فرض دوم، موجود بودن وجود، به معنای ثبوت و تحقق برای وجود در نظر گرفته شده است که بر اساس آن، موجود امری مرکب بوده و ترکیب موجود منجر به تسلسل وجودات شده است.

بنابراین اشکال شیخ اشراق به این صورت تقریر خواهد شد که «اگر وجود اصیل باشد، اطلاق موجود بر آن، یا بر فرض بساطت «موجود» درست است یا بر فرض ترکیب آن، و در هر صورت، اطلاق موجود بر وجود دچار اشکال است؛ پس اصالت وجود دچار ایراد است».

۲. پاسخ صدرالمتألهین

۱-۲. تبیین نظریه صدرالمتألهین در باب بساطت یا ترکیب مشتقات

صدرالمتألهین به مناسبت بحث‌هایی نظریه بساطت و ترکیب مشتقات را مطرح می‌نماید. در این میان به دو نمونه از مواضعی که این نکته به تفصیل مورد بحث واقع شده اشاره می‌رود:

۱-۲. تفاوت اسماء و صفات واجب الوجود

اسماء و صفات الهی از مصادیق رابطه مشتق و مبدأ می‌باشند؛ چرا که «عالم» از اسماء الهی است، اما «علم» از صفات خداوند است. صدرالمتألهین در *الشواهد الربوبیه* به همین مناسبت به بحث از مشتق پرداخته و اقوال موجود در بساطت و ترکیب مشتقات را در ضمن سه قول بیان می‌کند:

۱. نظریه عده‌ای از متکلمان: مشتق عبارت است از ذات، مبدأ و نسبت مبدأ به ذات. بنا بر این نظریه، مشتق مرکب از سه جزء است. هر گاه ذات به علم متصف گردد و نسبتی میان ذات و علم موجود باشد، مشتق «عالم» پدید می‌آید.
۲. نظریه محقق دوانی: مشتق عین مبدأ است؛ چرا که از نظر دوانی عرض و عرضی متحد بالذات‌اند؛ با این تفاوت که مبدأ از دو حالت برخوردار است، یا از منظر عقل بشرط لا لحاظ می‌گردد و قابلیت حمل ندارد و یا لابشرط اخذ می‌گردد و قابلیت حمل دارد. فرق عرض و عرضی مانند تفاوت میان صورت با فصل یا ماده با جنس است.
۳. جرجانی: بنا بر نقل صدرالمتألهین، جرجانی از طرفداران ترکیب ناقص مشتقات است.^۱ طی این نقل، ذات به همراه انتساب به مبدأ داخل در مفهوم مشتق است اما مبدأ از مفهوم مشتق خارج است.

۱. ترکیب ناقص از سویی سه گانه ذات، نسبت و مبدأ را در تحلیل مفهوم مشتق داخل نمی‌داند، اما در عین حال فقط از دخول مبدأ در مفهوم مشتق دفاع نمی‌کند تا مساوی با بساطت مشتق گردد. ترکیب ناقص دارای تقریرات متعددی است. بر اساس نظریه ذوق تاله و نظریه جرجانی، ذات و نسبت داخل در مفهوم مشتق‌اند. از نظر امام خمینی ذات و مبدأ داخل در مفهوم مشتق‌اند. محقق عراقی معتقد است که مشتق از نسبت و مبدأ ترکیب یافته است.

از نظر صدرالمتألهین هیچ یک از دیدگاه‌های فوق درست نیست و شاید بتوان با توجه به مطالب وی در *اسفار*، وجه نادرستی این دیدگاه‌ها را «سرایت خصوصیات مصادیق به مفهوم» خواند. از نظر ایشان قولی که از چنین انتقاداتی پیراسته باشد، عبارت است از اینکه مفهوم مشتق را به معنای «ما ثبت له مبدأ الاشتقاق» معنا کنیم؛ اما اینکه مبدأ اشتقاق عین ذات است یا غیر آن، مربوط به ویژگی‌های مصادیقی است و دخالت آن در مفهوم مشتق منجر به خلط مفهوم و مصداق می‌گردد. ویژگی‌های مصادیقی، ادله مستقل خویش را می‌طلبند و باید بر عینیت یا غیریت ذات و مبدأ برهان اقامه کرد و نمی‌توان از صرف استظهاراتی که از مفهوم مشتق می‌شود، تکلیف واقع و مصداق مشتقات را هم روشن نمود.

بنابراین صدرالمتألهین مفهوم مشتق را به معنای «ثبوت مطلق مبدأ اشتقاق برای ذات» می‌داند. این ثبوت مطلق در عالم مصداق بر سه مورد قابل انطباق است:

۱. «ثبوت شیء لغيره»: این مورد در جایی صادق است که ذات مباین مبدأ باشد و ذات به امر مباین با خود متصف گردد. مانند «الجسم أبيض» که ثبوت مطلق با ثبوت امری مباین بر ذات می‌سازد و می‌تواند مناط اتصاف ذات به آن امر باشد.

۲. «ثبوت شیء لما هو جزئه»: مجموع جسم و بیاض را در قالب موضوع قرار داده و بگوییم: «الجسم الأبيض أبيض». در این مثال «ابيض» به عنوان جزئی از مجموعه «جسم و بیاض» بر کل این مجموعه حمل شده است. بنابراین ثبوت مطلق اعم است و حتی با ثبوت مبدأ به عنوان جزئی از مجموعه برای کل هم می‌سازد.

۳. «ثبوت شیء لنفسه»: مانند «البياض أبيض» که به آن ایض حقیقی گویند. در این فرض میان مبدأ و ذات دوئیت و اثنیتی یافت نمی‌شود، اما ثبوت مطلق چنان عام است که حتی بر ثبوت شیء لنفسه هم صادق است. بنابراین صدرالمتألهین مفهوم مشتق را چنان عام معنا می‌کند که هم بر تباین میان مبدأ و موضوع صادق است، هم بر جزء بودن مبدأ نسبت به موضوع صدق می‌کند و هم فرضی را که مبدأ عین موضوع باشد در بر می‌گیرد.

صدرالمتألهین مطالب بالا را همچون مقدمه‌ای برای بیان فرق میان صفات و اسماء الله ذکر می‌کند. مقدمه فوق تحلیل مفهومی مشتق را روشن می‌سازد؛ اما اینکه

تفاوت میان مبدأ و مشتق چیست؟ باید از التزامات هر یک از اقوال به دست آورد؛ مثلاً طبق نظر متکلمان، مشتق مرکب از ذات، نسبت و مبدأ است در حالی که مبدأ بسیط است. مطابق نظر محقق دوانی، تفاوت میان مشتق و مبدأ، به تفاوت «لابشرطی» و «بشرط لایی» باز می‌گردد. بر پایه دیدگاه جرجانی، مشتق از ترکیبی ناقص برخوردار است و مشتمل بر ذات و نسبت است، اما مبدأ بسیط است. از نظر صدرالمتألهین مشتق مفهوماً مرکب است و غیر مبدأ است، اما مصداقاً گاهی اوقات مشتق و مبدأ عین هم شده و فرق مصداقی میان آن‌ها برقرار نیست (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۵: ۱۴۷/۳؛ همو، ۱۳۹۲: ۱۵۰).

۲-۱-۲. صفات واجب الوجود

صدرالمتألهین به مناسبت تفسیر روایت «کمال التوحید نفی الصفات عنه» می‌گوید: مراد از صفات در این روایت، صفاتی است که عارض بر ذات شده و به وجود زائد بر ذات موجود می‌شوند؛ همانند علم و قدرتی که در مخلوقات وجود دارد. اما در واجب الوجود نمی‌توان مفهوم‌هایی نظیر علم و قدرت را به عنوان صفات او در نظر گرفت؛ بلکه صفات او همان ذات واجب، و ذات واجب همان صفات اوست. بنابراین چنین نیست که در واجب الوجود یک ذات و یک صفت داشته باشیم تا به ترکیب بینجامد، بلکه در عین حالی که ذات واجب الوجود عبارت از وجود و علم و قدرت و... است، موجود، عالم، قادر و... هم هست.

در این قسمت صدرالمتألهین اشکالی بر سخن خویش وارد می‌کند: «موجود» عبارت است از «ما قام به الوجود»، و «عالم» عبارت است از «ما قام به العلم». لذا زیادت میان ذات و صفت در مشتقات مفروض است. پس چگونه صفات واجب عین ذات اند نه زائد بر آن؟ وی سپس در مقام پاسخ چنین می‌گوید:

«لیس كذلك بل ذلك متعارف أهل اللغة؛ لَمَا رَأَوْا أَنَّ أَكْثَرَ مَا يُطْلَقُ عَلَيْهِ اسْمُ الْمَشْتَقِّ لَا يَدُّ فِيهِ مِنْ صِفَةِ زَائِدَةٍ عَلَى الذَّاتِ كَالْأَبْيَضِ وَالْكَاتِبِ وَالضَّاحِكِ وَغَيْرِهَا، حَكَمُوا عَلَى الْإِطْلَاقِ أَنَّ الْمَشْتَقَّ مَا قَامَ بِهِ الْمَبْدَأُ» (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۵: ۳/۳۸۴).

بنا بر این پاسخ، «ما قام به المبدأ» نمی‌تواند تعبیر جامعی برای مشتقات به حساب آید؛ چون «والتحقیق والاستقراء یوجبان خلافه» (همان). اولاً به حکم برهان، زیادت

صفت بر ذات در عالم مصداق لازم نیست. ثانیاً استقراء لغوی هم زیادت صفت بر ذات را در همه جا لازم نمی‌داند، بلکه اکثر صفات زائد بر ذات می‌باشند والا اگر فرض کنیم که وجود بیاض، قیام بنفسه بیابد، چنین بیاضی را مفروق نور بصر و ابیض می‌دانیم و عرف چنین اطلاقی را مجازی نمی‌داند.

از نظر صدرالمتألهین جامع معنایی مشتقی مانند «عالم» عبارت است از «ما ثبت له العلم»؛ خواه از قبیل ثبوت شیء لنفسه باشد و یا از باب ثبوت شیء لغيره باشد (همان). صدرالمتألهین در موارد دیگری نیز به مناسبت، از نظر نهایی خود درباره مشتقات پرده برداشته است. ایشان در باب عینیت صفات با ذات می‌فرماید:

«فاعلم أنه قد يكون وجود واحد بسيط بذاته مصداقاً لمعاني كثيرة وبنفسه من دون قیام صفة أو اعتبار شیء زائد علیه مطابقاً لعمل مفاهیم عدیده، لا یوجب تكثرها فی المعنی والمفهوم تكثرًا واثنية فی الذات ولا فی الحیثیة والاعتبار» (همان: ۱/۱۳۹).

برای مثال، بر جوهر مفارق عقلی، عناوینی چون مفهوم وجود، مفهوم جوهر، مفهوم عاقل و... صادق است. همه این مفاهیم، متغایر بوده و الفاظ متفاوتی برای آنها وضع شده است؛ اما همگی به وجود واحد بسیط موجودند. در باب واجب هم به طریق اولی چنین مطلبی صادق است؛ چرا که واجب از هر گونه ترکیبی، حتی ترکیب عقلی از ماهیت و وجود هم مبراست.

صدرالمتألهین در مقام تطبیق مطلب بر واجب و صفات او می‌گوید: عینیت صفات با ذات واجب به این معناست که مفاهیم متغایر صفات به وجود واحد موجودند؛ لذا ذات واجب، وجود صرف، وجوب، وحدت و... است و به اعتبار دیگر، موجود، واجب، واحد و... است؛ مثلاً ذات از آن جهت که کثرتی در آن نیست، واحد است و از آن جهت که منشأ وحدانیت او صفت زائدی نیست، وحدت است.

از نظر صدرالمتألهین، شرط صدق مشتقی مانند «عالم» این نیست که در خارج به ازای آن سه چیز داشته باشیم: موصوف، صفت، اتصاف، یا معروض، عارض، عروض؛ چرا که اگر فرض شود بیاض قائم بنفسه باشد، علاوه بر بیاض بودن، ابیض هم هست. در قضیه‌ای نظیر «البیاض أبيض» ولو سه حیثیت داریم که در مدلول الفاظ و معانی آن تغایر دارند، اما منجر به کثرت در وجود و اختلاف در جهات وجود نمی‌شوند (همان).

۲-۳. چهار تأیید در عدم اثرگذاری اختلافات مصداقی بر مفهوم مشتق

از نظر صدرالمتألهین باید از دخالت دادن ویژگی‌های مصداقی مشتق در تبیین مفهوم آن پرهیخت. این جهت‌گیری چندان هم بی‌سابقه نیست و می‌توان ردپایی از آن را میان قدما پی گرفت. صدرالمتألهین در این راستا به چهار مؤید استشهاد می‌نماید:

۱. از نظر ابن سینا «واجب الوجود» به عنوان لفظی مشتق، واجد دو گونه مصداق است. برخی از مصداق‌ها واجب عبارت‌اند از ماهیتی نظیر انسان که وجوب وجود برای آن -به صورت وجوب بالغیر- ثابت است، اما گاهی، واجب بر مصداقی انطباق می‌یابد که عین وجوب وجود است. جریان فوق بعینه در مورد مشتقی نظیر واحد هم قابل انطباق است؛ چرا که گاهی واحد عبارت از نفس وحدت است و گاهی ماهیتی است که وحدت عارض آن می‌گردد (ابن سینا، ۱۳۹۱ الف: ۳۴۵).

تفاوت واجب و واحد، تنها تفاوتی مصداقی است والا مفهوم واجب یا واحد میان مصداق خود یکی است و کسی به استناد تفاوت میان این مصداق‌ها، تن به تفاوت مفهومی واجب یا واحد نداده است.

ابن سینا در *تعلیقات* همین مطلب را در مورد موجود پیاده کرده و فرموده است: «إذا سئل هل الوجود موجود أم ليس بموجود، فالجواب أنه موجود بمعنى أن الوجود حقيقة أنه موجود فإن الوجود هو الموجودية» (همو، ۱۳۹۱ ب: ۱۷۹).

مطابق این بیان هم مشتقی نظیر «موجود» به مثابه مشتقاتی نظیر «واجب» و «واحد» تلقی شده و بر مصداق‌های متعددی صادق است که این خصوصیات مصداقی، تفاوتی در مفهوم مشتق ایجاد نمی‌کند، بلکه باید مفهوم مشتق را به گونه‌ای عام در نظر گرفت که بر هر یک از این خصوصیات مصداقی قابل انطباق باشد.

۲. استدلال سیدشریف جرجانی بر بساطت مشتقات: صدرالمتألهین ضمن پاسخ دوم و تحلیلی که از مشتق ارائه می‌دهد، می‌فرماید: «الحاصل أن الوجود أمر عيني بذاته سواء أصح إطلاق لفظ المشتق عليه بحسب اللغة أم لا» (صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۹: ۴۱/۱).

در این فراز هرچند راه برای تصحیح انطباق اصطلاح حکمی مشتق با اصطلاح

لغوی آن باز می‌شود، اما ملاصدرا ابایی از پذیرش این مطلب ندارد که اصطلاح لغت با اصطلاح حکمت ناهماهنگ باشند. صدرالمتألهین برای رفع استبعاد ناهماهنگی میان لغت و اصطلاح حکمت، به استدلال جرجانی استشهاد می‌کند؛ به این بیان که لغت‌دانان مشتق را برای معنایی مرکب وضع می‌کنند، اما جرجانی برهانی اقامه می‌کند که طی آن ترکیب مشتق محال است و ثابت می‌کند که میان لغت و اصطلاح مشتق تفاوت وجود دارد (ارموی، ۱۳۹۴: ۱۱).

از سویی مطابق این نظریه، معنای مشتق، عین مبدأ است؛ مثلاً موجود به معنای عین وجود است و همین مطلب مؤیدی است که اطلاق مشتقاتی نظیر موجود بر مواردی که عین وجودند، تأمین گردد. البته در این فضا موجود تنها واجد یک مصداق است که عبارت است از نفس‌الوجود؛ اما همین قدر که استعمال موجود در نفس‌الوجود را ثابت می‌سازد، مؤیدی برای بحث ماست.

۳. اتحاد عرض و عرضی: دوانی در مشتقاتی که از قبیل عرض و عرضی‌اند، نظیر بیاض و ابیض، قائل به اتحاد است و استعمال ابیض در نفس بیاض را تنها استعمال ممکن می‌داند. بدین‌وسیله اولاً استبعاد لغت و اصطلاح حکماء، ثانیاً استعمال مشتق در مبدأ تأیید می‌گردد.

۴. شیخ اشراق نفس و مفارقات فوق آن را اثبات محض و وجودات صرف می‌داند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۰ الف: ۱/۱۱۵)؛ یعنی هیچ یک از آن‌ها واجد ماهیت نیستند (با قطع نظر از اینکه این کلام چگونه با مبنای اعتباریت وجود می‌سازد). بنا بر نظر شیخ اشراق هر آنچه که در خارج محقق شود، اطلاق لفظ «موجود» بر آن صحیح است. در نتیجه نفس و مفارقات فوق آن از سویی لفظ «موجود» بر آن‌ها صادق است، چون از واقعیت خارجی برخوردارند و از طرفی چون نفس و مفارقات از ماهیت برخوردار نبوده و عین وجودند، لذا موجود بر وجود محض اطلاق شده نه بر «شیء له الوجود». بنابراین شیخ اشراق واژه «موجود» را بر امری اطلاق می‌کند که عین وجود است و از وجودی زائد بر خود برخوردار نیست.

با عنایت به این مقدمه، صدرالمتألهین در صدد پاسخ به اشکالات شیخ اشراق برمی‌آید. در ادامه به بررسی این پاسخ‌ها می‌پردازیم.

۲-۲. پاسخ از وجوب تمامی وجودات

حیثیات در یک انقسام عبارت‌اند از حیثیت اطلاق، تعلیلی و تقيیدی. انتزاع مفهوم وجود از ماهیاتی نظیر انسان اولاً محتاج حیث تقيیدی وجود است و ثانياً به حیث تعلیلی محتاج است؛ اما برای انتزاع مفهوم وجود از وجود انسان صرف حیث تعلیلی کفایت می‌کند. این در حالی است که واجب‌الوجود، ذاتی است که مفهوم وجود با حیث اطلاق از آن انتزاع می‌گردد، بی‌آنکه نیازی به حیثیت تقيیدی یا تعلیلی بوده باشد؛ چراکه واجب در ذات خود بی‌نیاز و غنی از ماسواست.

اگر موجود بودن واجب به معنای داشتن وجود زائد نبوده، بلکه وجود عین خود آن باشد، این مطلب منجر به آن نمی‌شود که موجودات مختلف واجب بالذات شوند؛ چراکه این موجودات علی‌رغم بی‌نیازی از حیثیت تقيیدی، محتاج حیثیت تعلیلی‌اند و حال آنکه واجب، چیزی است که برای انتزاع مفهوم وجود از آن محتاج به حیث تقيیدی یا تعلیلی نبوده و صرف حیث اطلاق کافی است (همو، ۱۴۱۹: ۴۰/۱).

به دیگر بیان، این اشکال ناشی از خلط ضرورت ذاتی و ضرورت ازلی است؛ به این بیان که اوصاف واجب به ضرورت ازلی برای ذات واجب ثابت می‌شوند و حتی قضیه‌ای نظیر «واجب موجود است»، مقید به قید یا وصفی نمی‌گردد. این در حالی است که وجودات امکانی مفتقرات الذوات‌اند و با قطع نظر از جاعلشان باطل و مستحیل‌اند. لذا معنای «الوجود موجود» عبارت خواهد بود از اینکه اگر وجود به واسطه فاعلی محقق شد، برای موجود شدن نیازمند وجود دیگری نیست. هر موجودی در ظرف وجودش ضرورت ذاتی دارد لذا ضرورت آن ضرورتی ذاتی است نه ازلی، حال آنکه هستی واجب، از ضرورتی ازلی برخوردار است. (همو، ۱۳۶۳: ۶۹).

۲-۳. پاسخ از اشتراک لفظی وجود

بنا بر این اشکال، موجود بودن وجود اگر عین تحقق وجود باشد، منجر به اشتراک لفظی موجود می‌گردد و از آنجا که اشتراک معنوی وجود ثابت شده است، پس موجود به معنای «شیء له الوجود» است، همان طوری که موجودیت دیگر اشیاء به این معناست و اشکال تسلسل عود می‌کند.

از نظر صدرالمتألهین «موجود» به معنای شیئی است که وجود برای آن ثابت است. این ثبوت اعم از ثبوت شیء برای نفس خود و یا ثبوت شیء برای غیر خود است. به عبارتی مبدأ وجود هم دارای مبدأ وجود است؛ چون هر چیزی خودش برای خودش ثابت است و لازمه وجود داشتن یک شیء برای خودش دوگانگی نیست؛ مثلاً ذات حق خودش برای خودش وجود دارد، اما این امر مستلزم دوگانگی نیست و «ذات ثبت له الوجود» به این معنا نیست که «ذات ثبت له غیره وهو الوجود». مطابق بیان فوق، «موجود» خواه بر وجود حمل شود و خواه بر اشیای دیگر، از مفهوم واحدی برخوردار است (همان؛ همو، ۱۴۱۹: ۴۱).

۴-۲. پاسخ از تسلسل وجودات

صدرالمتألهین دو پاسخ به این اشکال می‌دهد:

الف) پاسخ با فرض پذیرش مبنا: از آنجا که اشکال بر اساس یک گفتار ادبی در مورد اسم فاعل و مفعول شکل گرفته است - موجود به معنای شیئی است که وجود برای آن ثابت است - پاسخ عرفی ذیل متناسب با صورت عرفی اشکال است. این جواب تلازم میان حصول وجود در خارج و موجود بودن وجود به معنای وجود زائد داشتن را برمی‌دارد؛ به این تقریر که همان طوری که عرف بر بیاض، ایض اطلاق نمی‌کند، بر وجود هم موجود اطلاق نمی‌کند، لذا تسلسلی هم لازم نمی‌آید. از عدم اطلاق موجود بر وجود، صدق و اطلاق نقیض آن هم لازم نمی‌آید؛ چون نقیض وجود، لاوجود است نه معدوم، لذا معدوم بودن وجود به معنای جمع بین نقیضین نیست.

ب) پاسخ بر اساس نقد مبنا: تحقق وجود در خارج همانند تحقق ماهیات در خارج محتاج به وجودی زائد بر آن نیست، بلکه به نفس خود وجود، موجود است. این مطلب همانند تقدم و تأخر در اجزاء زمان است؛ اینکه زمانیات به واسطه زمان تقدم و تأخر می‌یابند، اما خود اجزاء زمان به زمان دیگری مقدم یا متأخر نمی‌شوند، بلکه به نفس ذات خود و بدون نیاز به لحاظ زمانی دیگر تقدم و تأخر می‌یابند (همان). با این اوصاف، وجود امری است که عینیت و تحقق، جدای از ذات آن نیست.

هرچند عرف و لغت، لفظ مشتقی نظیر موجود را مختص به اموری دانسته‌اند که وجودشان زائد بر ذات است، اما حکماء وقتی لفظ موجود را بر چیزی اطلاق می‌کنند، اصطلاحاً هر چیزی را که در خارج محقق است، موجود می‌دانند؛ خواه آن چیز عین تحقق باشد یا آنکه تحقق زائد بر آن باشد. بنابراین از نظر حکماء، زیادت یا عینیت وجود در قیاس با مصادیق، در مفهوم موجود مأخوذ نیست، بلکه زیادت یا عدم زیادت از خصوصیات مصادیق مفهوم موجود شمرده می‌شود.

برخی از مصادیق موجود مانند ماهیات موجود، از وجودی زائد بر ذات برخوردارند و حال آنکه برخی دیگر از مصادیق موجود نظیر وجودات ماهیات و یا وجودهای مجرد از ماهیت نظیر وجود واجب، وجود عین ذاتشان بوده و زائد بر ذات نیست. بنابراین مفهوم موجود در همه مصادیق به یک معنا استعمال می‌شود و تنها حاکی از امر محقق در خارج است (شیء ثبت له الوجود) لکن اینکه وجود عین تحقق است و یا زائد بر آن است، از خصوصیات مصادیق بوده و تعیین مصادیق هر یک محتاج به برهان مختص به خود است و زیادت یا عدم زیادت وجود بر مصداق خود، ناشی از خصوصیات مصداق موجود است و مفهوم ناظر بر آن نیست.

با این تلقی، استدلال از زیادت مفهومی مبدأ و ذات به زیادت خارجی میان آن دو و نتیجه‌گیری تسلسل از آن، نوعی خلط میان مفهوم و مصداق است. خلاصه آنکه مستشکل اشکال خود را چنین سامان داد که:

اگر وجود در خارج تحقق یابد، اطلاق لفظ موجود بر آن صحیح است. لفظ «موجود» خود از دو حال خارج نیست یا به معنای «شیء له الوجود» است که از وجودی زائد بر ذات برخوردار است یا به معنای «عین الوجود و التحقق» است که اشکالاتی نظیر واجب بودن وجود و اشتراک لفظی را در پی دارد.

در واقع اشکال اصلی شیخ اشراق این نیست که اطلاق موجود بر وجود را منحصر در دوگانه بساطت یا ترکیب مشتق نموده است. صدرالمتهین جانب ترکیب مشتق را می‌گیرد، اما از نظر ایشان، ترکیبی موجب تسلسل است که ترکیب مفهومی آن به عالم خارج سرایت کند و منجر به زیادت مبدأ و ذات در عالم خارج گردد، ولی می‌توان ترکیبی ترسیم نمود که منجر به زیادت خارجی نگردد و حتی با عینیت خارجی ذات و

مبدأ هم سازگار باشد. اینجاست که صدرالمآلهین تحلیل جدیدی از مشتقات ارائه می‌کند که طی آن با مرزگذاری میان مفهوم و مصداق، و التزام به عدم سرایت خصوصیات مفهومی با مصداق، مفهوم مشتق را مرکب تصویر می‌نماید و این ترکیب را چنان عام می‌داند که حتی با عینیت مبدأ و ذات در عالم خارج هم سازگار است. بنابراین ترکب مشتقی مانند «موجود» موجب تسلسل نمی‌شود، بلکه نوع خاصی از ترکب مستلزم تسلسل است و آن هم ترکیبی است که طی آن زیادت مفهومی حاکی از زیادت خارجی باشد. ولی با مرزگذاری میان خصوصیات مفهومی و مصداقی می‌توان در عین قائل بودن به ترکب مفهومی «موجود»، آن را بر وجود هم صادق دانست؛ بی‌آنکه عینیت یا زیادت مصداقی در مفهوم مشتق اخذ شده باشد.

۳. پاسخ به اشکال شیخ اشراق بر مبنای بساطت مشتقات

۱-۳. تبیین نظریه مظفر در باب بساطت یا ترکب مشتق

مظفر هرچند در کتاب *اصول فقه*، بحثی مفصل در باب بساطت و ترکب مشتقات ندارد، اما به مناسبتی از نظریه بساطت در مشتقات دفاع می‌کند. یکی از شرایط مشتقات اصولی، عدم زوال ذات با زوال تلبس ذات به مبدأ است؛ لذا فصولی نظیر «ناطق» در محل نزاع مشتقات اصولی جای ندارند، اما مرحوم مظفر، اطلاق نام مشتق بر آن‌ها را روا می‌داند (مظفر، ۱۴۲۵: ۹۸/۱). اینکه با زوال ذات بتوان بر اموری نظیر «ناطق» اطلاق مشتق کرد، تنها در فضای بساطت مشتقات و خروج ذات از مفهوم مشتق امکان دارد.

مظفر در کتاب *المنطق* به مناسبت بحث اولیات، شبهه شیخ اشراق را نقل و نقد می‌نماید. ایشان بعد نقل شبهه تسلسل شیخ اشراق می‌فرماید: «ولأجله أنکر هذا القائل أصالة الوجود وذهب إلى أصالة الماهية» (همو، ۱۴۳۴: ۳۲۹). سپس در مقام پاسخ برآمده و این شبهه را ناشی از غفلت در معنای «موجود» می‌داند؛ چرا که موجود معنای اوسعی دارد که هم شامل اموری می‌شود که وجود در آن‌ها زائد بر ذات است و در ضمن اموری را که وجود عین ذات و موجود بودن به عین وجود است، شامل می‌گردد.

تا اینجا پاسخ ایشان با پاسخی که صدرالمتهلین داده است، همسوست؛ اما در ادامه به نوعی از این مطلب دست می‌کشد و می‌گوید لازم نیست که مشتقی مانند ابیض، واجد دو مصداق باشد - یکی بیاض و دیگری دیوار-؛ بلکه تنها یک مصداق دارد که همان بیاض باشد. این بیان تنها با بساطت مشتقات می‌سازد و مطابق آن مفهوم مشتق عین مبدأ است و تنها از جهت لابشرطی و بشرط لایی با هم تفاوت دارند.

خلاصه پاسخ مظفر به اشکال شیخ اشراق این است که: اولاً شبهه تسلسل ناشی از غفلت در معنای موجود است؛ چرا که موجود را به معنای «شیء له الوجود» گرفته‌اند و اشکال تسلسل از ترکیب مشتقات ناشی شده است. ثانیاً با قول به بساطت مشتقات اشکال مرتفع می‌گردد؛ چرا که بنا بر قول به بساطت مشتقی نظیر «موجود»، وجود زائیدی بر ذات نداریم تا سخن از موجود بودن آن شده و تسلسل شکل گیرد (همان). برخی دیگر هم صرف مفروض گرفتن بساطت مشتقات را کافی برای اثبات اصالت وجود می‌دانند و به صرف پذیرش این مبنا معتقدند که همه اشکالات مربوط به آن مرتفع می‌گردد (انواری و کلباسی، ۱۳۹۱: ۲۸).

استفاده از مبنای بساطت مشتقات برای دفع شبهه شیخ اشراق واجد اشکالاتی است:

اولاً مطابق تقریر استاد جوادی آملی، اشکال شیخ اشراق، اشکالی است که واجد دو فرض است که فرض ترکیب «موجود» موجب تسلسل، و فرض بساطت آن موجب واجب شدن وجود و اشتراک لفظی آن می‌شود. بنابراین هرچند با مبنای بساطت مشتقاتی نظیر «موجود»، بتوان پاسخ اشکال تسلسل را داد، دو اشکال دیگر پابرجا می‌مانند.

ثانیاً بساطت محض مشتقات قول قابل دفاعی نیست. بساطت مشتقات از دو ادعای سلبی و ایجابی برخوردار است. در ادعای سلبی ذات و نسبت را از معنای مشتق بیرون می‌داند و در ادعای ایجابی تفاوت میان مشتق و مبدأ اشتقاق را به تفاوت لابشرطی و بشرط لایی فرو می‌کاهد. در درجه اول همه استدلال‌هایی که بر بساطت مشتق اقامه شده‌اند و در رأس آن‌ها استدلال جرجانی تنها از عهده اخراج ذات از مفهوم آن برآمده‌اند و حتی تکمله‌ای که توسط میرزای نایینی بیان شده، توانسته نسبت را از

مفهوم مشتق بیرون سازد. از دیگر سو نمی توان متعهد ماند که تفاوت لایشرطی و بشرط لایی به عنوان تفاوتی ثبوتی، در عالم اثبات از دالی که بر آن دلالت کند، بی بهره باشد. قبول چنین دالی ما را به ورطه ترکب مشتق می کشاند.^۱

۴. وجه مشترک پاسخ صدرالمتألهین و مظفر

اولاً هر دو در صددند با تحلیل معنایی مشتق، پاسخ شیخ اشراق را بدهند و تحلیل مشتق به عنوان امری اعتباری و وضعی را تنها راه گریز از اشکال او می دانند؛ خواه این وضع مربوط به عرف و لغت باشد و خواه وضع مشتقات با لغت تطابق نکند؛ اما در هر صورت با وضع مشتق به عنوان امری اعتباری سروکار داریم.

ثانیاً طبق هر دو جواب، دوگانه بساطت یا ترکب مشتقات امری پذیرفته شده است و نمی توان با غیر این دو فرض به اشکال شیخ اشراق پرداخت. در نتیجه اگر کسی بتواند ترکب مشتقات را - آن گونه که مورد نظر شیخ اشراق است - ثابت کند، گریزی از اشکال تسلسل نخواهد داشت و یا اگر بساطت مشتقات را ثابت کند، اشکالاتی نظیر واجب شدن وجود و اشتراک لفظی وجود، دامنگیر او می شود. صدرالمتألهین از یک جهت جلوتر است که هر دو فرض از اشکالات شیخ اشراق را دفع می نماید. اما دیگرانی که با مبنا قرار دادن بساطت مشتقات، اشکال تسلسل را دفع می نمایند، باید پاسخ گوی اشکال واجب شدن وجود و اشتراک لفظی وجود باشند.

هر دو گروه که در صددند اشکال شیخ اشراق را دفع نمایند، این مطلب را مفروض گرفته اند که تنها راه گریز از اشکال، ارائه تحلیلی درست از مشتق است و از آنجا که اصل اشکال بر اساس تحلیل مشتق شکل گرفته است، پاسخ آن هم بر اساس تحلیل مشتق انجام می گیرد.

۱. نگارندگان در مقاله «بررسی انتقادی استدلال سیدشریف جرجانی بر بساطت مشتق» به این مهم پرداخته اند. از طرفی در قالب دو مقاله در دست چاپ در نظر دارند مدعای سلبی قائلان به بساطت را بر اساس بازسازی های استدلال جرجانی و دیگر ادله اقامه شده بر بساطت مشتق بررسی نمایند. از سویی در نظر دارند مدعای ایجابی این نظریه را در قالب مقاله ای دیگر منتشر کرده و حداقل به شش دفاعی که می توان از این عده داشت، پردازند.

۵. پاسخ اشکال شیخ اشراق بر اساس مرزگذاری میان حقائق و اعتباریات

به نظر می‌رسد علامه طباطبایی پاسخ دیگری به مسئله دارد و در مقام پاسخ به اشکال، خود را از دوگانه بساطت یا ترکیب مشتقات رهانده است. ایشان دو تقریر برای اشکال تسلسل شیخ اشراق نقل می‌نماید که مطابق یک تقریر، اشکال شیخ اشراق ناظر به عالم ثبوت و برآمده از حد وسط واقعی است و مطابق تقریر دوم، به واسطه حد وسط اعتباری - ترکیب مشتق - قرار است نتیجه‌ای فلسفی بگیریم.

تقریر اول: هر چیزی که در عالم خارج موجود گردد، به واسطه وجود زائندی در خارج محقق می‌گردد؛ برای نمونه، ماهیت انسان مادامی که در خارج منضم به وجود نگردد، از واقعیت برخوردار نمی‌گردد. وجود هم برای واقعیت‌دار شدن، نیازمند انضمام وجود زائندی بر خود است. با انضمام وجود زائد، نقل کلام در آن وجود شده و آن وجود هم از این قاعده مستثنا نبوده، برای تحقق محتاج وجود زائندی خواهد بود. این سیر در نهایت سر از تسلسل درمی‌آورد. اما این تسلسل با حد وسط مرکب انگاشتن مشتق شکل نمی‌گیرد، بلکه با مقایسه تحقق ماهیات و تحقق وجود در خارج، به این تسلسل دست می‌یابیم.

علامه طباطبایی با تبیین اولویت تحقق برای وجود، میان تحقق وجود و تحقق ماهیت در خارج فرق می‌نهد؛ به این بیان که همه ماهیات با انضمام وجود و اتصاف به آن واقعیت‌دار می‌گردند؛ اما وجود که واقعیت‌بخش ماهیات به حساب می‌آید، خودش نیازمند انضمام وجود نیست و عین واقعیت اشیاء است.

با این تقریر اولاً اشکال تسلسل ناشی از مرکب دانستن مشتق - مانند موجود - نیست و از یک مقدمه اعتباری در صدد اثبات نتیجه‌ای متافیزیکی نمی‌باشیم. ثانیاً پاسخ این اشکال هم با تحلیل مشتق امکان‌پذیر نیست بلکه برای پاسخ به آن باید از مقدمات فلسفی بهره جست و با تبیین درست اصالت وجود و مرزگذاری میان تحقق ماهیت و تحقق وجود در خارج، این اشکال را دفع نمود (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۵).

تقریر دوم: همه مشتقات و از جمله «موجود»، در عرف لغت بر اموری اطلاق می‌گردند که در آن‌ها مبدأ زائد بر ذات است. بنابراین، یا باید از اتصاف وجود به

موجود بودن پرهیخت - چون بنا بر تقریر فوق، تحقق وجود به عین ذات اوست و زائد بر ذات وجود نیست - یا با قبول اتصاف وجود به موجود بودن، اشکال تسلسل در وجودات را پذیرا شد.

علامه طباطبایی دو پاسخ به این اشکال می‌دهد:

پاسخ اول: اصل اینکه زیادت مبدأ در ذات در لغت امری مسلم باشد، محل اشکال است و می‌توان لغت را به گونه‌ای عام تفسیر نمود که حتی با عینیت مبدأ با ذات هم بسازد؛ چنان که صدرالمتألهین چنین تفسیری ارائه نموده است.

پاسخ دوم: بر فرض قبول مبنای فوق در لغت، هر گونه استدلالی از راه لغت برای به دست آوردن حقایق، ما را به ورطه خلط حقیقت و اعتبار می‌اندازد. لازم نیست تحلیل جدیدی از مشتقات ارائه شود؛ حتی اگر مشتق را مرکب بدانیم و مبدأ را در همه مشتقات زائد بر ذات قرار دهیم، باید دانست که «الحقائق لا تتبع استعمال الألفاظ» (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۱۵؛ همو، ۱۴۱۹: ۱۶).

پاسخ دوم علامه طباطبایی مغایر با پاسخ صدرالمتألهین است؛ چرا که صدرالمتألهین پذیرفته است که با قبول ترکیب مشتق به معنای زیادت مبدأ بر ذات در همه مشتقات، نمی‌توان از اشکال تسلسل پاسخ داد و برای پاسخ به آن ناچاریم مرز مفهوم و مصداق را روشن ساخته و زیادت یا عینیت مبدأ و ذات را به عالم مصداق ببریم. در نهایت صدرالمتألهین با قبول این نوع استدلال‌ات، با تحلیل مسئله اعتباری مشتق در صدد حل آن برمی‌آید. شیخ اشراق با تحلیل مشتق زیادت مبدأ بر ذات را نتیجه می‌گیرد، اما صدرالمتألهین با تحلیل مشتق زیادت و عینیت را از خصوصیات مصداقی می‌داند و مفهوم مشتق را نسبت به آن دو ساکت می‌انگارد. بنابراین اشکال شیخ اشراق و پاسخ صدرالمتألهین در زمره استدلال‌های زبان‌بنیاد در سنت فلسفه اسلامی به حساب می‌آیند و حتی صدرالمتألهین هم خود را ناچار به ارائه تحلیلی از مشتق می‌یابد. علامه طباطبایی با تبیین مرز حقیقت از اعتبار، اصل اشکال شیخ اشراق را اشتباه می‌داند؛ چرا که شیخ اشراق در صدد است با مقدمه قرار دادن امری اعتباری، نتیجه‌ای متافیزیکی بگیرد. اگر کسی در آن مسئله اعتباری هم نظر با شیخ اشراق باشد و مشتقات را به گونه‌ای مرکب بداند که مبادی در آن زائد بر ذات می‌باشند، این بحث تأثیری در مسئله اصالت وجود

ندارد؛ چرا که استناد به آن برای اثبات اعتباریت وجود، خلط حقیقت و اعتبار است و نمی‌توان با قواعد صرف و نحو، به حل معضلات فلسفی همت گماشت (مصباح یزدی، ۱۳۷۸: ۱/۱۹۱؛ همو، ۱۴۰۵: ۳۱؛ همو، ۱۳۷۵: ۶۶).

نتیجه‌گیری

به کلی سه نوع جواب از اشکال شیخ اشراق در دست است. برخی سعی دارند با حد وسط قرار دادن بساطت مشتق به حل این اشکال پردازند. این پاسخ هرچند می‌تواند اشکال تسلسل را مرتفع سازد، اما اشکالاتی که از بساطت مشتق لازم می‌آید، لاینحل می‌ماند؛ ضمن آنکه بسیط دانستن مشتقات و عینیت مبدأ با ذات، گذشته از اشکالات ثبوتی، اولاً دچار خلط مفهوم و مصداق است و ثانیاً دچار خلط حقیقت و اعتبار است. صدرالمتألهین سعی دارد با تقریری نوین از ترکب مشتق، این اشکال را دفع نماید. طی این تبیین مفهوم مشتق نسبت به زیادت یا عینیت ذات و مبدأ ساکت است و این دو از خصوصیات مصداقی مشتق می‌باشند. این پاسخ برخی نقاط ضعف پاسخ قبل را جبران کرده است؛ چرا که از طرفی با عدم قول به بساطت - که مستلزم عینیت ذات و مبدأ بود- و عدم قول به ترکب -ترکبی که مستلزم زیادت ذات و مبدأ بود- همه اشکالات اعم از تسلسل، واجب شدن وجودات و اشتراک لفظی وجود را از خود دفع نمود. این مهم با مرزگذاری میان مفهوم و مصداق انجام گرفت. این قول هرچند در دام خلط مفهوم و مصداق نمی‌افتد، اما از مقدمه‌ای اعتباری به اثبات نتیجه‌ای فلسفی مبادرت می‌کند و دچار خلط حقیقت و اعتبار می‌گردد. علامه اصل این اشکال را اشتباه می‌خواند؛ به این بیان که اصل شکل‌گیری اشکال، مبتنی بر صحت اخذ نتایج فلسفی از مقدمات اعتباری است و حال آنکه این گونه استدلال‌ها دچار خلط حقیقت و اعتبار بوده و نمی‌توان استدلال‌های زبان‌بنیاد را در سنت فلسفه اسلامی انتظار داشت. بنابراین همه مبانی فلسفی نسبت به مسئله بساطت و ترکب مشتقات حالت پسینی دارند و تنها می‌توان برای تبیین بحثی فلسفی از الگوی زبانی بساطت یا ترکب مشتقات بهره گرفت؛ ولی قرار گرفتن بساطت یا ترکب مشتقات در قالب یکی از مقدمات استدلال موجب خلط حقیقت و اعتبار می‌گردد.

کتاب شناسی

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم، *کفایة الاصول*، تعلیقه زارعی سبزواری، چاپ سوم، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۷ ق.
۲. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله، *الالهیات من کتاب الشفاء*، تحقیق آیه الله حسن حسن زاده آملی، چاپ چهارم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۱ ش. (الف)
۳. همو، *التعلیقات*، تصحیح و تحقیق سیدحسین موسویان، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۱ ش. (ب)
۴. ارموی، قاضی سراج الدین، *شرح مطالع الانوار فی المنطق*، با شرح قطب الدین رازی و حواشی سیدشرف جرجانی، قم، کتبی نجفی، ۱۲۹۴ ق.
۵. انواری، سعید و فائزه کلباسی، «ساختار تحلیل زبانی نظریات فلسفی ملاصدرا»، *مجله فلسفه و کلام اسلامی*، سال چهل و هشتم، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۴ ش.
۶. جوادی آملی، عبدالله، *دروس صوتی اسفار*، قم، مؤسسه نرم افزاری قدس، بی تا.
۷. همو، *رحیق مختوم؛ شرح حکمت متعالیه*، چاپ چهارم، قم، اسراء، ۱۳۸۹ ش.
۸. حائری اصفهانی، محمدحسین، *الفصول الغرویه فی الاصول الفقهیة*، قم، دار احیاء العلوم الاسلامیه، ۱۴۰۴ ق.
۹. سهروردی، شهاب الدین یحیی بن حبش، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق: التلویحات*، تصحیح و مقدمه هانری کرین، چاپ سوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰ ش. (الف)
۱۰. همو، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق؛ المشارع والمطارحات*، تصحیح و مقدمه هانری کرین، چاپ سوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰ ش. (ب)
۱۱. همو، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق؛ حکمة الاشراق*، تصحیح و مقدمه هانری کرین، چاپ سوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰ ش. (ج)
۱۲. شهرزوری، شمس الدین، *شرح حکمة الاشراق*، مقدمه حسین ضیایی تربتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲ ش.
۱۳. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، *الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه*، تعلیقات حاجی سبزواری و علامه طباطبایی و دیگران، چاپ پنجم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۹ ق.
۱۴. همو، *الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه*، تعلیقات حاجی سبزواری، تصحیح سیدجلال الدین آشتیانی، چاپ هفتم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۲ ش.
۱۵. همو، *المشاعر*، چاپ دوم، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۳ ش.
۱۶. همو، *شرح اصول کافی*، تصحیح و تحقیق و مقدمه محمود فاضل یزدی مطلق، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۵ ش.
۱۷. طباطبایی، سیدمحمدحسین، *بدایه الحکمه*، تصحیح و تعلیق زارعی سبزواری، چاپ شانزدهم، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۱۸. همو، *نهایة الحکمه*، چاپ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶ ش.
۱۹. مصباح یزدی، محمدتقی، *آموزش فلسفه*، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸ ش.
۲۰. همو، *تعلیقه علی نهایة الحکمه*، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۴۰۵ ق.
۲۱. همو، *دروس فلسفه*، چاپ دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.

۲۲. مظفر، محمدرضا، *اصول الفقه*، چاپ سوم، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۵ ق.
۲۳. همو، *المنطق*، تعلیقات غلامرضا فیاضی، چاپ دهم، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۳۴ ق.